

معرفی کتاب

«عملیات آزادسازی ایران»

طریق علی

اشاره :

طریق علی، نویسنده و تحلیلگر سیاسی انگلیسی پاکستانی تبار، از فعالان چپ طی دهه‌های ۶۰ تا ۸۰ میلادی بوده که با اوضاع و تحولات خاورمیانه، و از جمله ایران، آشنایی کافی دارد. در پی صدور فتوای قتل سلمان رشدی به وسیلهٔ خمینی، طریق علی نمایشنامه‌ای هم در این باره نوشت که در لندن به روی صحنه آمد. از آخرین کتابهای وی، می‌توان از «جنگ بنیادگرایها» و «بوش در بابل»، راجع به لشکرکشی آمریکا به عراق، نام برد. این مطلب در شمارهٔ ۲۵ - ۱۸ اوت ۲۰۰۳ مجله «نیشن» به چاپ رسیده که ترجمهٔ آن، با اندکی تلخیص، از نظر خوانندگان می‌گذرد.

همه مردان شاه :

کودتای آمریکایی و ریشه‌های ترور در خاورمیانه

به قلم : استیفن کینزر

انتشارات : ویلی (آمریکا)، ۲۵۸ صفحه،

سال ۲۰۰۳.

عقابها و کرکسهای واشینگتن چشمهای انباشته از حرص و ولع خود را به ایران دوخته‌اند. سگ شکاری بریتانیایی پارس می‌کند و بر قلاده‌اش فشار می‌آورد. سفیر اسرائیل در ایالات متحده هم، به صورت مساعدت آمیزی، پیشنهاد کرده است که پیشروی امپراتوری آمریکا ناپیستی صرفاً در بغداد متوقف شود : علامت تهران بر سر راهست، و دمشق هم که همواره مطرح است. تنها استدلال «کبوترهای» آغشته به خون، در برابر اینها، آنست که اشغال عراق، برای به زانو درآوردن ملایان حاکم بر ایران، کافی خواهد بود. اما این استدلال، طبیعتاً، خوشایند «شاه بعد از این» و طرفدارانش در

لوس آنجلس نیست. «مدعی جوان» تاج و تخت، در این ایام، مرتباً در شبکه‌های تلویزیونی «بی بی سی» و «سی ان ان» ظاهر شده و تلاش زیادی هم به خرج می‌دهد تا خود را بقبولاند و ادای پدر و پدر بزرگش را درآورد. آیا ممکن است که امپراتوری آمریکا او را «بر تخت طاووس» بنشانند؟ و، هرگاه چنین شد، چه مدتی می‌تواند دوام آورد؟

به نظر می‌رسد که، هر دو سوی این بحث و استدلالات، از زخمها و صدماتی که ایران در دوران اخیر متحمل شده است، خبر ندارند و یا نمی‌دانند که این ملتی است و مردمی با حافظه‌ای تاریخی، که شاعرانش هم به حفظ آن کمک کرده‌اند. اما ایران از یاد نبرده است که، پنجاه سال پیش از این، ایالات متحده و بریتانیا بودند که با استفاده از شاه و روحانیت، تغییر رژیم را در این کشور پدید آورده و دمکراسی نوپای آن را نابود کردند.

در تاریخ ایران در قرن بیستم، دوره‌هایی کوتاه مدت وجود داشته که، طی آن، گشایشی اساسی در اوضاع این کشور امکانپذیر می‌نموده است. ولی در هرکدام از این موقعیتها، جنبش توده‌ها برای تغییر و دگرگونی، یا به انحراف کشیده و یا با شکست روبرو شدند. یکی از آنها، انقلاب مشروطه در سال ۱۹۰۶ بود که بنیان سلطنت فاسد و منحط قاجار را به لرزه در آورد. نسیمهای آزادیخواهی و مدرنیسم از پاریس و پتروگراد به ایران نیز رسیده و مجلسی به وجود آمد. لکن، پس از چند سال، درباریان، اربابان طرفدار سلطنت و صاحبان مناصب اداری، عملاً، نیروهای دموکرات را کنار زدند.

در هر حال، در پی این رویدادها، همه چیز به حالت پیشین بازنگشت. ملای جوانی به نام احمد کسروی، در سال ۱۹۱۰، از پشت بام خانه‌اش در تبریز، ستارهٔ دنباله دار «هلی» را مشاهده کرد و مجذوب آن گشت. ذهن جستجوگر او، پس از آن، دیگر آرامش خود را نیافت تا هنگامی که به رازهای این جهان پی‌برده و «دانش خدانشناس» را پذیرا شود. کسروی، از آن پس، بر آن شد که در عرصهٔ خرد گام بگذارد. کتابها و مقالات معروف او بحث و مجادله‌ای جدی علیه جهالت را آغاز کرده و سنت شیعی را که عامل جهل‌پروری بوده زیر سؤال برد. تلاشهای وی برای طرح اصلاحاتی فراگیر (و از جمله حقوق زنان)

خشم روحانیون را برانگیخت. ملایان او را به بدعت گذاری و الحاد متهم کرده و، در سال ۱۹۴۶، توانستند که وی را به پای میز محاکمه به اتهام «افترا و اهانت به اسلام» بکشانند. اما مخالفان منتظر رأی دادگاه نیز نشده و او را در همان محل محکمه به قتل رساندند. کسروی از نخستین شهیدان راه مبارزه علیه تحجرگرایی بود.

در پی کودتای نظامی رضاخان در ۱۹۲۱، سلطنت خاندان قاجار نیز به پایان رسید و دورهٔ پهلوی شروع شد. رضاخان از کمال آتاتورک، که دولت مستقل و مدرنی در ترکیه ایجاد کرده بود، الهام گرفته بود. اما در حالی که آتاتورک، خلافت را برانداخته و ترکیه را یک جمهوری اعلام داشته بود، مقلد ایرانی وی خود را، با حمایت کامل بریتانیاییها، شاه خواند. اصلاحات نیم بند رضاشاه، در بهترین حالت، راه حل‌های نیمه کاره‌ای برای مسائل ایران بود و هیچ تغییری اساسی در نظام سرکوبگر وی به وجود نمی‌آورد. او نیز، مثل بسیاری از دیکتاتورها، در هر نوشته و متن معمولی و غیر سیاسی هم به دنبال پیامها و اشارات براندازانه و ضد حکومتی می‌گشت. حکومت رضاشاه، هم ملایان و هم مدرنیستها را به مخالفت برانگیخت. اما این گرایش رضاخان به سوی «رایش سوم» در دوران جنگ جهانی دوم بود که بریتانیاییها را خوش نیامد و سبب عزل و تبعید وی در سال ۱۹۴۱ شد. فرزند بی‌لیاقت و سر به هوای او، محمد رضا، به جای وی گذاشته شد. ولی پسری که به شاهی رسید، همین اندازه از سرنوشت پدر خویش آموخت که هیچگاه نباید در برابر اربابان خود قد علم کند.

اشغال ایران در دورهٔ جنگ به وسیلهٔ نیروهای بریتانیا و اتحاد شوروی و رقابت فیمابین اینها، فضائی را برای ظهور جریانات قدیم و جدید، و از جمله ناسیونالیستهای سکولار و دمکرات و کمونیستهای هوادار شوروی، فراهم کرده بود. ناسیونالیستها خواستار اعادهٔ حکومت مشروطه، تخلیه فوری ایران از جانب ارتشهای اشغالگر، و استقلال سیاسی و اقتصادی واقعی کشورشان بودند. رهبر آنها، محمد مصدق، به رغم تبار اشرافی‌اش، همواره از نزدیکی به دربار خودداری کرده بود. وی در برابر حکومت خودکامهٔ رضاشاه مقاومت، و از هرگونه

همکاری با دولت وی امتناع کرده و تبعات این کار را نیز متحمل شده بود. پس از پایان جنگ، مصدق در راه استقلال کشور مبارزه می‌کرد و این استقلال، در آن مقطع، از دیدگاه وی عبارت بود از خروج نیروهای شوروی از آذربایجان ایران و ملی کردن «شرکت نفت ایران و انگلیس».

کتاب جدید «استیفن کینزر» با عنوان «همه مردان شاه»، در واقع، چکامه‌ای درباره مصدق است: این سیاستمدار اشرافی نسب که درستکاری او همراه با سرسپردگی به حاکمیت سیاسی و اقتصادی کشور خویش، حمایت مردم این کشور و به ویژه اقبال پاپین شهر و روستا، و دشمنی دو قدرت بزرگ، یعنی امپراتوری در حال زوال بریتانیا و رقیب و جایگزین تازه به دوران رسیده‌اش آمریکا، را نسبت به خود برانگیخته بود. اختلاف منافع اقتصادی آن دو قدرت، در اینجا، آشکار بود. چنانکه مثلاً، حتی پس از پایان جنگ، در ۱۹۴۳، وزیر خارجه وقت آمریکا، «کردل هال» به «روزولت» نوشته بود که جدا از دلایل «بشردوستانه» برای مقابله با نفوذ شوروی و بریتانیا در منطقه، «دیدگاهی مستقیماً خود غرضانه» نیز در این زمینه وجود دارد و آن اینست که «هیچ قدرت بزرگی در خلیج فارس نباید در مقابل توسعه منابع نفتی توسط آمریکا در عربستان سعودی، ایجاد گردد». از این رو هم، افزایش حضور آمریکا در این کشور، با اعزام هیأت‌های نظامی آمریکایی از سال ۱۹۴۲ آغاز شد. لکن در آن زمان نیز، مانند امروز، اختلاف نظرهایی بین نهادهای مختلف دولت آمریکا در باره نحوه برخورد به ایران، وجود داشت که مانع از تدوین طرح جامع معینی در این مورد می‌شد. اما، از دیدگاه لندن، آشکار بود که بالاخره روزی آمریکا بر ایران مسلط خواهد شد (بهترین مرجع واحد درباره مناسبات آمریکا و ایران، هنوز هم کتابی است که «جیمز بیل» زیر عنوان «عقاب و شیر: تراژدی روابط ایران و آمریکا» نوشته است). دولت بریتانیا در صدد براندازی مصدق بود که با ناسیونالیسم پیگیر خویش، جنبش توده‌ای بزرگی را بسیج و صنعت نفت ایران را ملی کرده بود. «هربرت موريسن»، وزیر خارجه وقت این دولت طرحی را بدین منظور ارائه کرده بود که مبتنی بر توسل به تهاجم نظامی بود، ولی این طرح از سوی

«هری ترومن» رد شد. سفیر آمریکا در تهران، در مخالفت با طرح مذکور، گزارش کرده بود که مصدق «از حمایت ۹۵ تا ۹۸ درصد مردم این کشور برخوردار است. تلاش برای بیرون انداختن وی، از آن طریق، دیوانگی محض است».

پس از پیروزی «دوایت آیزنهاور» در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بود که برنامه‌ای دائمی جهت مقابله با انقلابات در جهان (سلف «استراتژی امنیت ملی» جاری آمریکا) توسط برادران «دالس» به مرحله اجرا درآمد و بعد از آن بود که اجرای «عملیات آژاکس» نیز در ایران آغاز شد. عوامل و مأموران مخفی بریتانیایی و آمریکایی اقدامات خود را جهت براندازی دموکراسی سکولاری که به وسیله «جمه ملی» مصدق ایجاد شده بود، به اجرا در آوردند. «کینزر» (که مدت زمانی طولانی گزارشگر روزنامه «نیویورک تایمز» بوده است) مجموعه عملیات مذکور را به دقت شرح داده و توجه زیادی به جزئیات و عوامل و شخصیت‌های ماجرا مبذول کرده است. بسیاری از آنچه که او نوشته، از سالها پیش، دانسته و شناخته شده است. در این میان، آنچه جالب توجه است اینست که دیگر کسی زحمت انکار آن واقعیتها را نیز به خود نمی‌دهد و، این امر، این سؤال را هم به ذهن متبادر می‌کند که گویی پنجاه سال دیگر بایستی سپری شود تا به ما بگویند که «بوش» و «بلر» کاملاً با خبر بودند که هیچ‌گونه سلاح کشتار جمعی در عراق وجود ندارد. در جایی از این کتاب، «کینزر» انتقاد ملایمی را نسبت به مصدق در این باره که ترس آمریکا از تهدیدات شوروی را در نظر نگرفته و بر این مبنا عمل نکرده است، مطرح می‌نماید. لکن این انتقاد هم در مغایرت با منطق و نتیجه‌گیری خود این کتاب قرار دارد. استدلال مصدق در دفاع از خود، در دادگاه فرمایشی که شاه ترتیب داده بود، هرگونه توجیه دیگری در این باره را باطل می‌کند: «تنها جرم من اینست که صنعت نفت ایران را ملی کردم و بساط استعمار و نفوذ سیاسی و اقتصادی بزرگترین امپراتوری روی زمین را از این سرزمین بر چیدم». کودتای «سیا» در سال ۱۹۵۳ که شاه را (که به رم فرار کرده بود) بار دیگر بر تخت نشاند، اساساً، در ارتباط با همین امر بود.

شاه، پس از بازگشت به قدرت، سیاست سیستماتیک خفقان و سرکوب لیبرالها، ناسیونالیستها و کمونیستها را به مرحله اجرا گذاشت. پلیس مخفی وی، «ساواک»، شیوه‌های تازه‌ای را برای شکنجه ابداع کرده و مخالفت سیاسی به مثابه اقدامی جنائی تلقی گردید. فقط درهای مساجد گشوده ماند و، به تدریج، این مکانها به صورت تنها محل ممکن طرح و سازماندهی مخالفت با رژیم شاه درآمدند. پشتیبانی ایالات متحده از دیکتاتوری شاه، کامل و همه جانبه بود. به طوری که حتی معارضان میانه‌رو رژیم را نیز به مخالفت با آمریکا برمی‌انگیخت.

هنگامی که سرانجام توفان درخواست و رژیم شاه را جارو کرد، آیت‌الله‌ها کنترل کشور را در دست گرفتند. اینها، در واقع، از خلأیی که در اثر کودتای ۱۹۵۳ پدید آمده بود، بهره‌مند شدند. دیکتاتوری مذهبی که خمینی بر این کشور تحمیل کرد، باری دیگر سیاستهای خفقان و سرکوبگری سلف خود را در پیش گرفته و آنها را به همه عرصه‌های زندگی گسترش داد.

اما تجربه و گذشت روزگار، که بهترین آموزگاران است، مردم ایران را نیز آموزش داده است. حتی قدرتمندترین آیت‌الله‌ها هم قادر به مقابله با قوانین زیست‌شناسی نیستند. امروزه اکثریت مردم (که ۶۰ درصد آنها را جوانان زیر ۲۵ سال تشکیل می‌دهند) به طور واقعی از رژیم ملایان متنفرند. اگر ایرانیان به حال خود گذاشته شوند، آنها در موقع خود و به شیوه‌ای که خود می‌دانند، خود را از شر سرکوبگران ریشو نیز رها خواهند ساخت. اما اگر دار و دسته بوش - چنی - رامسفلد بخواهند این روند را تسریع کنند، تنها نتیجه قطعی آن ایجاد آشفتگی گسترده‌ای خواهد بود که فقط می‌تواند به تقویت عقب مانده‌ترین عناصر و جریانات در این کشور منجر شود. منافع امپراتوری به ندرت می‌تواند با مصالح مردمی که می‌خواهد آنها را «آزاد» سازد، انطباق یابد، خصوصاً زمانی که آن مردم می‌دانند که یکی از موجبات بدبختی و نابسامانی امروز آنها، همان کاریست که امپراتوری، در جهت منافع خاص خود، پنجاه سال پیش مرتکب شده است.